

# سراب عدالت از دیدگاه هایک

موسی غنی نژاد

مفهوم عدالت اجتماعی همانند بسیاری از مفاهیم مهم رایج در بحثهای اجتماعی در جامعه امروزی ما، برگرفته از فرهنگ غربی است. این مفاهیم وارداتی بلحاظ اینکه اتخاذ آنها بدون توجه بچگونگی ظهور، مضمون و عملکرد واقعیشان صورت گرفته و میگیرد، تفکر اجتماعی ما را دچار ابهام، اغتشاش و تناقض می‌نماید. موضع ما در برابر اندیشه‌ها و ارزشهای غربی از همان ابتدا انتخاب (التقاط) بوده است. البته این انتخاب بر مبنای برگرفتن «خوبها» و کنار نهادن «بدها» انجام میگیرد، از اینرو صرف انتخاب را نمی‌توان محکوم نمود، اگرچه درباره معیار تشخیص خوب و بد جای بحث فراوان است. بهرحال مسأله‌ای که از آن غفلت میشود، اینست که انتقال مفاهیم، ارزشها و نهادهای یک فرهنگ بفرهنگ دیگر و جذب و سازگار نمودن آنها در چه شرایطی و بر چه مبنایی امکان‌پذیر است. پاسخ باین پرسش مستلزم طرح قبلی مسأله دیگریست و آن عبارتست از اینکه فرهنگی که انتخاب از آن صورت میگیرد، اساساً چگونه است و مضمون دقیق و واقعی آنچه برگرفته میشود، چیست؟ متأسفانه این مسائل هنوز بطور جدی در جامعه ما طرح و بررسی نشده‌است و بدین سبب بیشتر بحثهای رایج در خصوص مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی (که همه آکنده از مفاهیم برگرفته از فرهنگ بیگانه غربی است) در اغلب اوقات بجدل‌های لفظی توخالی با نتایج عملی زیانبار تبدیل گشته‌است. عدالت اجتماعی یکی از این مفاهیم و ارزشهای وارداتی است که در سطوح مختلف جامعه ما ظاهراً مقبولیت عام یافته است و در بیشتر مباحث اجتماعی و اقتصادی بعنوان مقصودی مطلوب، دست‌یافتنی و حتی اخلاقاً ضروری طرح میشود. منظور از عدالت اجتماعی چیست؟ آنچه در

این مقاله مستضمن خلاصه آراء «فن هایک» اقتصاددان معاصر مدافع لیبرالیسم در باب عدالت است. هایک در ایران چندان شهرت ندارد. اما صورت بیشتر به ایدئولوژی آمیخته افکار او در مقالات کارل پوپر و پیروان او انتشار نسبه وسیع داشته است. با مطالعه این مقاله میتوان دریافت که چگونه ظهور مفهوم آزادی، طرح مسأله عدالت را دشوار کرده است.

نامه فرهنگ



جامعه ما پذیرفته شده‌است، تصوّر مبهمی از توزیع اجتماعی «عادلان» یا «مناسب» امکانات و ثروتهاست، بدون اینکه باین امر توجه شود که در چه شرائطی میتوان مفهوم عدالت را متّصف بصفّت اجتماعی نمود و یا با چه معیاری توزیع را میتوان عادلانه تلقی کرد. برای بازنمودن این بحث ما در این نوشته نظرگاههای «فردریک فن هایک» را در خصوص عدالت اجتماعی منعکس خواهیم نمود. هایک تحقیقات مبسوط و مفصلی دربارهٔ این مبحث انجام داده است و عنوان فرعی جلد دوم اثر مهم سه جلدی وی «سراب عدالت اجتماعی»<sup>۱</sup> است. او «سراب عدالت اجتماعی» را تهدیدی جدی برای بزرگترین دستاورد تمدن غربی یعنی آزادیهای فردی میداند و معتقد است که «عدالت اجتماعی» در واقع «اسب تروا»ی سوسیالیسم در جوامع آزاد است و همانند خود سوسیالیسم از نوعی خردگرایی کاذب یا آنچه وی «خردگرایی سازنده‌مآب»<sup>۲</sup> مینامد، ناشی میشود. مقصود از طرح دیدگاههای هایک نشان دادن اهمیت و جنبه‌های مختلف بحثی است که در جوامع غربی دربارهٔ عدالت اجتماعی جریان دارد. حال آنکه در جامعه ما این مفهوم بدون چون و چرا پذیرفته شده، بطوریکه در حال حاضر یکی از مبانی تفکر اجتماعی ما را تشکیل میدهد.

هایک عدالت را خصیصهٔ مربوط بر رفتار انسانی میداند و میگوید دقت در کلام ایجاب میکند که صفات عادلانه و ناعادلانه را تنها بر رفتار انسانی اطلاق کنیم. اگر این واژه‌ها در وصف وضعیّت بکار رود، فاقد معنی خواهد بود، مگر اینکه شخص معینی مسؤول برقرارکردن این وضعیّت شناخته شود. واقعه‌ای بخودی خود یا وضعیتی که کسی قادر به تغییر آن نیست، میتواند خوب یا بد وصف شود، اما صفات عادلانه یا ناعادلانه را دربارهٔ آنها نمیتوان بکار برد. نوزادی که معلول بدنیا می‌آید، کودکی که دچار بیماری لاعلاج میشود، انسانی که نزدیکترین کس خود را از دست میدهد، همه واقعه‌ها و وضعیتهای ناگوار است، اما ناعادلانه «یا عادلانه» نیست، چرا که هیچکدام از تصمیم و رفتار شخص معینی ناشی نشده‌است. اما اغلب اتفاق می‌افتد که بجهت «آنتروپومورفیسمی»<sup>۳</sup> که در تفکر و زبان ما وجود دارد، بسیاری از امور را، از طبیعت گرفته تا نهادهای اجتماعی دارای فکر، اراده و مسؤولیّت تلقی کنیم و دربارهٔ عادلانه یا ناعادلانه بودن کلیهٔ وضعیتهای حکم کنیم.<sup>۴</sup> مفهوم عدالت مستلزم اینست که فرد یا افرادی، عملی را باید یا نباید انجام دهند. این الزام بنوبهٔ خود ایجاب می‌کند که از قبل قواعدی که معرف مجموعهٔ شرائطی است که در آن بعضی از انواع رفتار انسانی ممنوع یا الزامی است، معلوم باشد. بنابراین تعریف عدالت در حدود قواعد رفتاری عادلانه (صحیح) امکان‌پذیر است و به رفتار مسؤولانه (طبق قاعده یا خلاف قاعده) فرد یا

**هایک می‌گوید: این فکر که همهٔ افراد باید متناسب شایستگیهایشان و یا خدماتی که بجامعه می‌دهند، پاداش دریافت کنند، از همان ابتدا مستلزم یک اقتدار مرکزی است که نه تنها مسؤولیّت توزیع پاداشها را بعهده داشته باشد، بلکه وظایف افرادی را نیز که پاداش می‌گیرند، معین نماید.**

افراد دلالت دارد. در سطح اجتماعی اعمال هماهنگ افرادی که در یک سازمان با قصد و نیت قبلی و برای مقصود معینی گردهم آمده‌اند، می‌تواند عادلانه یا ناعادلانه باشد. اما نظمهای اجتماعی خودجوش<sup>۵</sup> را، که تشکیل و عملکردشان بقصد و ارادهٔ افراد معینی بستگی ندارد، نمیتوان متصف به وصف عادلانه یا ناعادلانه بودن نمود. از این لحاظ دربارهٔ اعمال حکومت میتوان از جهت عدالت حکم کرد، اما در مورد خود جوامع انسانی، که نظمهای خودجوشی است، چنین حکمی جایز نیست.<sup>۶</sup> باید توجه نمود که هایک بدو نوع نظم در روابط اجتماعی بین انسان قائل است، یکی نظمی که محصول طرح و قصد<sup>۷</sup> آگاهانه انسان است و با غرض یا اغراض معینی ایجاد می‌شود... دیگری نظمی که با رعایت قواعد رفتاری خاصی و طی یک سیر تحولی طولانی، خودبخود بوجود می‌آید و لذا طرح و قصد انسانی در آن نقشی نداشته و غرض یا اغراض معینی در تشکیل آن ملحوظ نشده‌است، او اینرا نظم خودجوش می‌نامد. مفهوم نظم خودجوش و تمایز آن را نظم مصنوع ارادی انسان (سازمان)، در اندیشهٔ هایک کمال اهمیت را دارد و در واقع هستهٔ مرکزی کل نظام فکری و عقلی وی را تشکیل می‌دهد. از اینرو برای فهم دقیق نظریات وی دربارهٔ عدالت اجتماعی لازم است که قدری بیشتر در این باب تأکید شود. هایک بر این عقیده است که تقسیم پدیده‌ها بدو مقوله‌ای که امروزه طبیعی و مصنوعی می‌نامیم، به متفکرین یونان قدیم، قرن پنجم پیش از میلاد مسیح، باز میگردد. این تمایز بین پدیده‌ها باینصورت توضیح داده میشود که یک دستهٔ مستقل از عمل انسانی وجود دارد (طبیعی) و دستهٔ دیگر محصول عمل انسانی و یا طرح و قصد آگاهانهٔ وی (مصنوعی) است. تمایز غیر دقیق در



رنه دکارت

خصوص دستۀ دوم پدیدارها موجب می‌شد که بعضی از نویسندگان پدیداری معین را، بلحاظ اینکه ناشی از عمل انسانی است، مصنوعی بدانند، در حالیکه نویسندگان دیگری همان پدیدار را، باین دلیل که ناشی از طرح و قصد آگاهانه بشری نیست، طبیعی تلقی می‌نمودند. تنها در قرن هیجدهم بود که متفکرینی چون «برنارد مندویل» و «دیوید هیوم»، دستۀ سوم و متمایزی از پدیدارها را آشکار نمودند که بعدها «آدام فرگسون» آنرا «نتیجۀ عمل انسانی اما نه ناشی از طرح و قصد آگاهانه وی» نامید. هایک می‌گوید توضیح این دستۀ سوم از پدیدارها که مستلزم مجموعه‌نظری متمایزی بود، بموضوع علوم اجتماعی نظری (جدول) مبدل شد.<sup>۹</sup> کشف مقوله سومی از پدیدارها بیکباره صورت نگرفت، بلکه در میان سکولاستیکهای قرون وسطی بعضی از متفکرین بچنین نتایجی رسیده بودند. در قرن دوازدهم میلادی بعضی از این نویسندگان تحت عنوان «طبیعی»<sup>۱۰</sup> تمامی پدیدارهایی را که محصول تفکر آگاهانه نبود، طبقه‌بندی می‌کردند. بدین ترتیب «لوئیس مولینا»<sup>۱۱</sup>، از متفکرین مسیحی یسوعی، در آثار خود از «قیمت طبیعی» سخن می‌گفت و منظور وی این بود که این قیمت «ناشی از خود پدیدار است و بقوانین و مقررات بستگی ندارد. این قیمت بستگی بشرايط متعددی دارد که آنرا تغییر می‌دهد، همانند احساسها، ذائقه‌ها و ارزیابیهای متفاوت افراد». آنها معتقد بودند که قیمت ریاضی و دقیق کالا را نمیتوان از قبل معین نمود و این قیمت تنها نزد خدا شناخته شده است، چرا که بستگی بآنچنان شرايط متعدد و متغیری دارد که هیچ انسانی قادر بشناخت آنها نیست، لذا تعیین «قیمت عادلانه» را باید به عهده بازار گذاشت<sup>۱۲</sup>. اما این آغاز تلقی تحولی از نهادهای اجتماعی در قرون هفدهم و هیجدهم بخصوص تحت تأثیر آراء «دکارت» تحت‌الشعاع «خردگرایی سازنده‌مآب» قرار گرفت. در نتیجه معانی واژه‌های «عقل» و «قانون طبیعی» کاملاً عوض شد. عقل که در برگیرنده توانایی روح انسان به تمیز بین خوب و بد، یعنی بین آنچه مطابق قواعد موجود است و آنچه چنین نیست، تلقی میشد، جای خود را باین دیدگاه داد که عقل عبارتست از توانایی ایجاد چنین قواعد با حرکت از قضایای اولیه بدیهی. مفهوم «قانون طبیعی» بدین ترتیب تبدیل به «قانون عقل» شد. این قانون طبیعی تعقلی جدید (گروسیموس و جانشینان وی) در واقع در یک فکر با مخالفین پوزیتیویست خود مشترک بود و آن اینکه همه قوانین توسط عقل درست شده است و یا حداقل میتوان آنها را از طریق عقل کاملاً توجیه نمود. تفاوت آن دو مکتب در اینست که طبق تصور مکتب اول «حق» را از قضیه‌های ماقبل تجربی میتوان استنتاج کرد، حال آنکه پوزیتیویسم، حق را محصول اعمال ارادی و

## بنظر میرسد که هایک بچند لحاظ عدالت اجتماعی را سراب، یعنی مفهومی فاقد مضمون واقعی، می‌داند.

تصمیم‌گیری مبتنی بر شناخت تجربی در جهت تحقق مقاصد مطلوب انسانی تلقی می‌نماید<sup>۱۳</sup>. اما از دیدگاه طرفداران نظریۀ تحولی (از جمله هایک) حق همانند بسیاری دیگر از پدیدارهای اجتماعی محصول عمل انسانی است، اما ناشی از طرح و قصد آگاهانه بشری نیست. هایک بر این عقیده است که حق همانند نهادهای اجتماعی بزرگ دیگر چون زبان، اخلاق، پول، بازار و خود جامعه، بطور آگاهانه طراحی و ایجاد نشده است، بلکه محصول یک جریان تحولی طولانی است. این تحول توسط یک مکانیسم انتخابی، آزمون و خطا، از میان رفتن ساختارهای بدون کارایی صورت می‌گیرد<sup>۱۴</sup>. هدفمند بودن و مفید بودن نهادهایی نظیر پول، بازار، زبان و غیره، اغلب این توهم را بوجود می‌آورد که انسان بطور تعقلی این نهادها را برای همین مقاصد طرح و ایجاد کرده است. در حالیکه در واقع این هدفمند و مفید بودن همانند عملکرد آرگانه‌های موجودات بیولوژیکی است و در حقیقت چنین عملکردی در سایه یک تحول تدریجی طولانی بدست آمده است<sup>۱۵</sup>.

حال میتوان پی برد که چرا هایک از «سراب» عدالت اجتماعی سخن می‌گوید. در واقع اگر جامعه را آنچنانکه وی معتقد است، نظم خودجوشی بدانیم، وضع موجود در آن را، هر چند ناگوار و نامطلوب باشد، نمیتوان ناعادلانه (یا عادلانه) دانست، چرا که این وضع محصول طرح و قصد آگاهانه شخص یا اشخاص بخصوصی نیست. عدالت اجتماعی فرد را مخاطب قرار نمی‌دهد، بلکه جامعه را مسؤول می‌شناسد. اما سوای خطای «آتروپومورفیزم» که جامعه را صاحب اراده، تصمیم و مسؤولیت میدانند، تنها در صورتی میتوان جامعه را مسؤول بحساب آورد که از لحاظ ساختار و عملکرد وضع «سازمان» را داشته باشد و نه نظمی خودجوش. سازمان تشکیلات هدفمندی است که با طرح و قصد آگاهانه بنا میشود و هر عضوی برای تحقق غرض یا اغراض سازمان، وظیفه معینی بعهده دارد و از اختیارات و امتیازات

عدالتی را از بین میبرد، بلکه سایر دستاوردهای مهم تمدن بشری را نیز در معرض نابودی قرار میدهد.

ظاهراً "جان استوارت میل" اولین کسی است که اصطلاح عدالت اجتماعی را بمعنی امروزی کلمه بکار برده و آنرا صریحاً معادل مفهوم عدالت توزیعی قرار داده است. طبق نظر وی عدالت اجتماعی یا توزیعی یعنی اینکه جامعه باید رفتار یکسان با تمام کسانی که شایستگی یکسانی دارند، داشته باشد.<sup>۱۶</sup> او که در کلیه تعاریف خود از عدالت همیشه رفتار فردی را در نظر دارد، در این مورد از رفتار جامعه سخن میگوید. تعریف عدالت باین صورت که هرکس باید پاداشی متناسب با شایستگیش دریافت کند، مستلزم حل این مسأله است که جامعه چگونه میتواند شایستگی افراد را تشخیص دهد. سوای این مشکل که تشخیص شایستگی آحاد جامعه بزرگ امری فراتر از توانایی بشریست، باید گفت که اساساً جامعه که بمعنی دقیق کلمه متفاوت از دستگاه حکومتی است، نمیتواند در جهت تحقق مقصود معینی اقدام نماید. از اینرو دست یافتن بعدالت اجتماعی ایجاب میکند که آحاد جامعه طوری سازماندهی شوند که بتوان آنچه را در جامعه تولید میشود به سهمهای خاصی بین افراد یا گروهها تقسیم نمود. عبارت دیگر جامعه باید به سازمان هدفمند تبدیل گردد تا بتوان آرمان عدالت اجتماعی را تحقق بخشید. واضح است که منطق نهایی چنین کاری بمعنی به انقیاد در آوردن افراد و سلب آزادیهایشان است. هایدک این سؤال اساسی را مطرح میسازد که آیا چنین تکلیف اخلاقی واقعاً وجود دارد که انسان خود را مطیع قدرت نماید تا با تنظیم فعالیتهای اعضای جامعه نوع معینی از توزیع را که بروایتی عادلانه تلقی میشود، تحقق بخشد<sup>۱۷</sup> اغلب تصور میشود که عدالت اجتماعی بسادگی ارزش اخلاقی جدیدی است که باید به ارزشهای اخلاقی قبلی اضافه شود و جای خود را در نظام قواعد اخلاقی پیدا نماید. اما بیشتر اوقات از این مسأله غفلت می شود که برای عملی ساختن آرمان عدالت اجتماعی باید نظم جامعه را بطور کلی و بنیادی تغییر داد و لذا بسیاری از ارزشهای دیگر را قربانی آن نمود.<sup>۱۸</sup>

هایک مخالفتی با دخالت حکومت در خصوص حمایت از افراد تهیدست حتی بصورت تضمین حداقل درآمد ندارد، اما معتقد است که چنین کاری باید حتماً در خارج از حدود نظم اقتصادی (بازار) انجام گیرد، تا عملکرد آنرا مختل نکند، وگرنه نتیجه نهایی نقض غرض خواهد بود. یعنی ایجاد اختلال در نظم اقتصادی چون موجب تخصیص نامناسب منابع و کاهش امکانات تولید ثروت می گردد، از این طریق نهایتاً امکان حمایت از افراد کم درآمد را نیز محدودتر می نماید. کمک با افراد کم درآمد را نباید با مسأله توزیع درآمد و ثروت در سطح جامعه که

مقصود اصلی عدالت اجتماعی است، یکسان انگاشت. کمک بهم نوعان همیشه در تمامی جوامع بانحاء مختلف وجود داشته است و باید تأکید نمود که این کار مستلزم دگرگونی نظم اقتصادی نیست. اما آرمانخواهی عدالت اجتماعی توزیع درآمد و ثروت را در سطح کل افراد و اقشار جامعه در نظر دارد و بناچار با سیستم اقتصادی (تولیدی) تداخل پیدا می کند. منطق توزیعی عدالت اجتماعی عملکرد بی اثر و بی طرفانه نظم بازار را بر نمی تابد. در جامعه مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد تخصیص منابع و نهایتاً توزیع درآمد از طریق مکانیسم قیمتها و نظم بازار صورت می گیرد. با توجه باینکه بازار رقابتی نوعی نظم خودجوش و غیرشخصی است، همچنانکه پیشتر اشاره شد، صفات عادلانه یا ناعادلانه را درباره آن و نتایجی که بیار می آورد، نمیتوان بکار برد. نتایج نظام بازار همانند نتایج رقابت "بازی" از قبل معلوم نیست با اینکه علاوه بر مهارت و جدیت بازیکنان عوامل خارجی و غیر قابل پیش بینی (که اغلب بمجموعه آنها شانس اطلاق می شود) نیز در نتیجه مسابقه مؤثر است، اما نتیجه هرچه باشد آنرا نمیتوان ناعادلانه یا عادلانه خواند. عدالت تنها به نحوه اجرای بازی مربوط می شود، یعنی اگر کسی قواعد بازی را رعایت نکند، عمل وی "نادرست" و غیر عادلانه است و بتبع آن نتیجه بازی را نیز نمیتوان ناعادلانه خواند. اما اگر تمام بازیکنان و داور بقواعد بازی پایبند باشند، نتیجه بازی را هر چند ناخوشایند و نامنتظر باشد، نمیتوان ناعادلانه نامید. این قضیه درباره بازنده ای که شایستگی یکسان یا حتی بیشتری از برنده دارد و صرفاً برحسب تصادف باخته است، صدق می کند. هیچ بازیکن در دستکاری بصرف اینکه شایستگی بیشتری از برنده دارد، متعوض نتیجه بازی نمی شود، البته بشرط اینکه قواعد بازی کاملاً رعایت شده باشد. علت این امر واضح است، عدالت اساساً خصیصه رفتار فردی است و ارتباطی بوضعیت پدیدارها ندارد. این مطلب عیناً در مورد نظم بازار نیز صدق می کند. نظم اقتصادی بازار مستلزم رعایت بعضی قواعد رفتاری کلی است. عدالت اینجا مربوط بنحوه رفتار شرکت کنندگان در رقابت اقتصادی و نیز بی طرفی داور (دولت) ناظر بر قواعد بازیست.

اگر نسبت بقواعد تحلیلی صورت نگیرد، درباب نتیجه عملکرد بازار از زاویه عدالت نمیتوان حکم کرد، چرا که نتایج نظم بازار محصول طرح و قصد قبلی شخص یا اشخاص معینی نیست. "توزیع" درآمد و ثروت ناشی از نظم بازار ممکن است که برای بعضی بسیار ناگوار باشد، یعنی بازیکنانی باشند که از هر نظر "شایستگی" شان بیشتر از برندگان است، اما این وضع را نمیتوان ناعادلانه خواند، چون هیچ رفتار ناعادلانه ای آنرا بوجود نیاورده است. بکاربردن واژه توزیع درخصوص نظم بازار منشاء ابهام و



جان استوارت میل

سوء تفاهم بزرگی است. اقتصاد بازار مبنی بر مکانیسم قیمت‌هاست و این مکانیسم عبارتست از علائمی برای تولیدکنندگان که برای نفع خودشان ریسوی تولید کالاها می‌آورند که افراد جامعه بیشترین نیازمندی یا تقاضا را برای آنها دارند. مکانیسم قیمت‌ها راهنمای اولویت‌های تولیدیست و از این طریق حداکثر خدمت ممکن را برای بیشترین تعداد افراد فراهم می‌آورد. مکانیسم قیمت‌ها اطلاعات مربوط به اولویت خواسته‌های افراد (مصرف‌کنندگان) جامعه را بتولیدکنندگان منتقل می‌کند و اساساً نوعی سیستم اطلاع‌رسانی است و هیچ ربط مستقیمی بتوزیع بعنوان مقصودی خاص ندارد. چگونگی توزیع نتیجه تبعی‌اشتی بین خواسته‌های مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان است و وضعیت آن بهیچ وجه از قبل قابل پیش‌بینی نیست. حال اگر یک اقتدار مرکزی (مثلاً حکومت) بخواهد یک وضعیت معین توزیع (عدالت اجتماعی) را هدف قرار دهد بناچار سیستم اطلاع‌رسانی مکانیسم قیمت‌ها را برهم می‌زند و کارایی بازار را از آن می‌گیرد. اتخاذ هرگونه سیاست مستقیم توزیعی (عدالت اجتماعی) بمعنی نقض و برهم زدن نظم اقتصادی بازار است.

اتخاذ سیاست‌های توزیعی در ادامه منطقی خود سیاست‌های تولید معینی را نیز بدنبال می‌آورد و در نتیجه کل نظام اقتصادی از بنیاد دگرگون می‌شود. هاید می‌گوید: این فکر که همه افراد باید متناسب شایستگی‌هایشان و یا خدماتی که بجامعه می‌دهند، پاداش دریافت کنند، از همان ابتدا مستلزم یک اقتدار مرکزی است که نه تنها مسؤلیت توزیع پاداشها را بعهده داشته باشد، بلکه وظایف افرادی را نیز که پاداش می‌گیرند، معین نماید. بعبارت دیگر استقرار عدالت اجتماعی ایجاب می‌کند که افراد علاوه بر پیروی از قواعد کلی (قانون)، دستورهای خاصی را که برای هر فرد مشخصی صادر میگردد، اجرا نمایند. نظم اجتماعی متناسب با چنین وضعی که در آن افراد در خدمت اجرای مقاصد معین نظام واحدند، سازمان است و نه نظم خودجوش<sup>۱۹</sup> اما تبدیل جامعه به سازمان یکی از بزرگترین دستاوردهای تمدن بشری یعنی آزادیهای فردی را که عمده در سایه عملکرد نظم خودجوش بازار ممکن شده است، از بین می‌برد. بعقیده هاید یکی از بزرگترین نتایج استقرار نظم بازار بصورت نظام اقتصادی غالب بر کل جامعه که طی دو قرن اخیر گسترش پیدا کرده است، سلب قدرت از کسانی است که بخواهند از آن استفاده دلخواهی (استبدادی) نمایند. او می‌گوید نظم بازار بزرگترین تحدید قدرت استبدادی را در طول تاریخ بشری عملی ساخته است، حال آنکه سراب عدالت اجتماعی این پیروزی عظیم آزادی شخصی را بطور جدی بخطر می‌افکند.<sup>۲۰</sup>

**مقصود از طرح دیدگاه‌های هاید نشان دادن اهمیت و جنبه‌های مختلف بحثی است که در جوامع غربی درباره عدالت اجتماعی جریان دارد. حال آنکه در جامعه ما این مفهوم بدون چون و چرا پذیرفته شده، بطوریکه در حال حاضر یکی از مبانی تفکر اجتماعی ما را تشکیل می‌دهد.**

بنظر میرسد که هاید بچند لحاظ عدالت اجتماعی را سراب، یعنی مفهومی فاقد مضمون واقعی، می‌داند اول همان نکته‌ایست که قبلاً بآن اشاره شد، یعنی اگر عدالت را خصیصه‌ای مربوط بر رفتار فردی بدانیم، مفهوم عدالت اجتماعی تناقض در کلام است. اما اگر منظور از عدالت اجتماعی همان مفهوم قدیمی عدالت توزیعی باشد، امکان آن تنها در گروه کوچک (همانند خانواده) قابل تصور است و در جامعه بزرگ تحقق‌پذیر نیست. همانگونه که اشاره رفت، عدالت اجتماعی مستلزم دخالت اقتدار مرکزی (حکومت) است. برای برقراری برابری مادی و رفاهی بین افراد جامعه حکومت مجبور است که رفتار نابرابری نسبت با افراد داشته باشد، چرا که هر فردی دارای توانایی، استعداد، دانش و وضعیت طبیعی و اجتماعی متفاوتی است. لذا ایجاد برابری مستلزم اتخاذ رفتاری نابرابر است. بعبارت دیگر حکومت مجبور است بجای رفتار مبنی بر قواعد عام و همه شمول (قانون) از دستورالعمل‌های خاص و مورد بمرورد استفاده کند. واضح است که در اینصورت اساس حکومت قانون و هرگونه نظام حقوقی که الزاماً مبنی بر قواعد عام و همه شمول است، برهم میریزد و راه برای اقتدار نامحدود و استبدادی حکومت باز میشود. روی دیگر اقتدار نامحدود حکومت سلب آزادیهای فردی است. باید تأکید نمود که عدالت توزیعی تنها در گروهی کوچک مانند خانواده میتواند امکان‌پذیر باشد که در آن رئیس خانواده با اطلاع کامل از وضعیت خاص و نابرابریهای موجود بین اعضای خانواده می‌تواند توزیع مناسبی را برغم خود بین آنها انجام دهد. اما دسترسی به چنین اطلاعاتی در مورد آحاد جامعه بزرگ برای حکومت یا هر اقتدار مرکزی عملاً غیر ممکن است. لذا اقدام در جهت جاری ساختن عدالت توزیعی در جامعه بزرگ کوششی بی‌سرانجام است و تنها نتیجه‌ای که از آن عاید میشود، عبارتست از تبدیل جامعه بسازمان. بعبارت دیگر عدالت توزیعی در جامعه امروزی در عمل منتهی بنوعی آرمان‌خواهی سوسیالیستی

**کمک بهم نوعان همیشه در تمامی جوامع بانحاء مختلف وجود داشته است و باید تأکید نمود که این کار مستلزم دگرگونی نظم اقتصادی نیست.**

**عدالت اساساً خصیصه رفتار فردی است و ارتباطی بوضعیت پدیدارها ندارد.**

میگردد. از اینروست که که هایک عدالت اجتماعی را "اسب نروائی سوسیالیسم میخواند. اما نتیجه دیگر کوشش برای تحقق عدالت اجتماعی، همانطور که ذکر شد، محدودتر شدن هر چه بیشتر حوزه اقتدار و اختیار فردی بلحاظ گسترش اقتدار حکومتی و تبدیل جامعه بسازمان است. هرگام پیش در جهت عملی ساختن عدالت اجتماعی گامی سپس در زمینه آزادیهای فردی است. اما زمانیکه آزادی فردی از بین می‌رود یا بسیار محدودتر میشود، استقلال و اختیار و مسؤولیت فردی، یعنی پایه و اساس هرگونه اصل اخلاقی (از جمله عدالت)، نیز از جامعه رخت برمی‌بندد. هایک می‌گوید: عدالت اجتماعی موجب وابستگی افراد به قدرت می‌شود و این وابستگی باعث از بین رفتن آزادی تصمیم شخصی، یعنی آنچه هر اخلاقی ضروراً بر اساس آن بناشده، می‌گردد.<sup>۲۱</sup>

عدالت اجتماعی با همه شباهت و قرابت آن با مفهوم قدیمی عدالت توزیعی مفهومی کاملاً جدید است. عدم توجه باین مسأله ممکن است که موجب بروز سوء تفاهمی گردد. در واقع آرمان عدالت اجتماعی بدنبال نهضت‌های دموکراتیک و مساوات طلبانه سیاسی در دوران جدید اروپا (قرون هفدهم و هجدهم) بوجود آمد. این نهضتها خواهان لغو امتیازهای سیاسی و اجتماعی دوران اشرافیت و برابری همه در مقابل قانون بودند. امکان مشارکت برابر حقوق همه افراد جامعه در زندگی سیاسی یکی از مضامین اصلی کلیه نهضتها و انقلابهای دموکراتیک دوران جدید بود. تحقق کمابیش این آرمانها توأم با گسترش روابط بازار در جوامع اروپای غربی شکوفایی اقتصادی چشم‌گیری را بخصوص طی قرن نوزدهم بدنبال آورد. اما بوضوح پیدا بود که همه آحاد و اقشار جامعه به یکسان نمیتوانند از این فراوانی ثروت و رفاه بهره گیرند. در مواردی نابرابریهای اقتصادی حتی از گذشته بیشتر شده بود، بطوریکه این امر موجب گردید که رؤیای جاودانه "دوران زرین گذشته" در خواهیهای پریشان

گروههایی از مردم و نیز روشنفکران پدیدار شود. بطور کلی دو نوع عکس‌العمل نسبت باین وضع بوجود آمد، یکی محافظه‌کارانه که تمامی ناهنجاریها را ناشی از انقلابها و دگرگونی نظم پیشین قلمداد می‌نمود و دیگری رادیکال و سوسیالیستی که انقلابهای دموکراتیک و آزادیخواهانه را ناقص و ناتمام تلقی میکرد و معتقد بود که دموکراسی و آزادی سیاسی را باید با دموکراسی و آزادی اقتصادی (آزادی از فقر) تکمیل نمود. آرمان عدالت اجتماعی در چنین شرایطی پدید آمد. عدالت اجتماعی که بعضاً آنرا عدالت اقتصادی نیز می‌نامند، در حقیقت عبارتست از کنترل نظم اقتصادی و تنظیم ارادی توزیع ثروت بمنظور فائق آمدن بر نابرابری اقتصادی ناشی از نظم بازار. مفهوم عدالت اجتماعی بر اساس این تصور بوجود آمده است که با شناخت کامل قوانین اقتصادی میتوان آنها را بمنظور تحقق اهداف اجتماعی معینی (توزیع عادلانه درآمد) بخدمت گرفت، غافل از اینکه چنین اقدامی بمعنی تبدیل جامعه بسازمان یا بعبارت دیگر از میان برداشتن نظم (خودجوش) است که قوانین اقتصادی خود بیانگر عملکرد آن است این "بر سر شاخ بن رسیدن" در واقع منطبق درونی هر نوع سیاست سوسیالیستی و آرمانگرایی مبنی بر عدالت اجتماعی است.<sup>۲۲</sup>

نکته مهمی که درباره جوامعی مانند جامعه ما که هنوز بتوسعه اقتصادی پایداری دست نیافته‌اند، باید مورد تأکید قرار گیرد، اینست که خلط آرمان عدالت اجتماعی با مفهوم قدیمی عدالت توزیعی در عمل منتهی باتخاذ سیاستهای ضد توسعه میگردد. بدین معنی که پیوندی ناگفته و شاید ناخواسته بین نیروهای محافظه‌کار که از هرگونه تحوّل و اهمه دارند و "عدالت توزیعی" را تضمینی برای حفظ وضع موجود تلقی می‌کنند و نیروهای "چپ" ترقی‌خواه که خواهان توزیع ثروت و درآمد با آرمان سوسیالیستی "عدالت اجتماعی" اند، بوجود می‌آید. حاصل چنین ترکیب متناقض و نامتجانسی تبدیل حکومت به تنها "قیم" اقتصادی جامعه و ایجاد سدّ محکمی در برابر ابتکارات فردی و گسترش نظام بازار رقابتی است. کشورهای آمریکای لاتین نمونه بارزی در این خصوصند. تمایل به سیاستهای مرکانتیلیستی که ریشه در گذشته تاریخی بسیار دور و فرهنگ کشورهای آمریکای لاتین، باخواست نیروهای "پروگرسیت" بمنظور استفاده از دولت برای توزیع مجدد ثروت بین فقرا تحت لوای "عدالت اجتماعی" گره خورده و عملاً دولت را در این جوامع تبدیل بفعال مایه‌اء اقتصادی و سیاسی نموده است.<sup>۲۳</sup> اتخاذ بدون تأمل آرمان عدالت اجتماعی بعنوان یکی از آخرین دستاوردهای انسانی تمدن جدید علاوه بر مشکلاتی که ذکر شد، زیان جبران‌ناپذیر دیگری نیز

بهمراه می‌آورد و آن بی‌اعتبار نمودن شأن و منزلت "حق" و "قانون" در جامعه است. البته این مسأله منحصر بجوامع توسعه نیافته نیست، اما شدت و حدت آن در این جوامع بیشتر است. هایک می‌گوید: اخیراً مفهوم ایجابی و مثبت از عدالت علاوه بر مفهوم سلبی آن جای خود را در اعلامیه‌ها و اسناد حقوقی ملی و بین‌المللی باز کرده است. مفهوم سلبی عدالت بصورت قواعد رفتار عادلانه تعریف می‌شود، اما مفهوم ایجابی عدالت بمعنی مکلف نمودن حکومت بادای برخی حقوق خاص و معین برای افراد است که اغلب بآنها حقوق "اجتماعی و اقتصادی" اطلاق می‌شود. این حقوق مانند حق کار، مسکن و غیره در عمل بمعنی طلبی است که افراد از جامعه دارند. ادای این گونه حقوق و طلبها مستلزم ترتیب دادن روابط اجتماعی بصورت سازمان است. اما می‌دانیم که تبدیل جامعه بسازمان بنیاد هرگونه قاعده رفتاری عام و همه شمول را از بین می‌برد، بنابر این مشاهده می‌شود که حقوق اجتماعی و اقتصادی جدید بهیچوجه با حقوق مدنی قدیمی سازگاری ندارد و قبول یک دسته از حقوق در حقیقت نفی دسته دیگر است<sup>۲۴</sup>. این حقوق اجتماعی و اقتصادی جدید برای بار اول بصورت مدون و رسمی در "اعلامیه جهانی حقوق بشر" طی مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ آمده است. این اعلامیه علاوه بر حقوق مدنی غربی دارای فصلهایی است که آشکارا تحت تأثیر مفهوم خاصی از حقوق که متأثر از انقلاب مارکسیستی روسیه است، تدوین شده است. بدنیال بیست و یک بند اول که طی آنها حقوق مدنی کلاسیک عنوان شده است، هفت بند مربوط بحقوق اجتماعی و اقتصادی آمده است که در واقع بیانگر حق یا طلبی است که هر فرد از جامعه دارد. اما معنی حقوقی این سخن که هرکس «حق دارد از طریق مساعی ملی و بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه شأن انسانی و رشد آزادانه شخصیت اوست... تسحق بخشد»، (ماده ۲۲) چیست؟ سوای ابهام موجود در کلیه مفاهیم بکار رفته در این ماده "اعلامیه" مسأله اینجاست که اگر کسی از این حق محروم شود، چه مرجعی در مقابل وی مسؤول است و او برای احقاق حق خود دعوای خود را در کدام دادگاه باید طرح نماید؟ سایر مواد اعلامیه نیز که در آن حق کار، مسکن، بهداشت، آموزش و جز اینها مطرح می‌شود، وضعی بهمین متوال دارد. این مواد که بیانگر آمال و آرزوهای بسیار والای انسانی است، هیچکدام منزلت حق بمعنی دقیق و حقوقی کلمه را ندارد. بعلت ابهامی که در بندهای این حقوق اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی وجود دارد، مانند "شرایط منصفانه و رضایت بخش کار"، "مسکن و مراقبتهای طبی مناسب"، "رشد شخصیت" و جز اینها، هیچ جامعه‌ای هر چند

باید توجه نمود که هایک بدو نوع نظم در روابط اجتماعی بین انسان قائل است، یکی نظمی که محصول طرح و قصد آگاهانه انسان است و با غرض یا اغراض معینی ایجاد می‌شود... دیگری نظمی که با رعایت قواعد رفتاری خاصی و طی یک سیر تحولی طولانی، خودبخود بوجود می‌آید

پیشرفته قادر بسامان بخشیدن بآنها نیست. از اینرو تنها نتیجه مهمی که نهایتاً حاصل می‌شود بی‌ارج شدن مفهوم "حق" بطور کلی است. هایک می‌گوید: معرفی آرمانها و آرزوها بصورت حق نه تنها اسباب و لوازم افزایش ثروت را از جامعه دور میکند، بلکه واژه "حق" را بدون ارزش و فاقد محتوی می‌نماید. واژه‌ای که حفظ معنی حقیقی و دقیق آن برای برقرار داشتن جامعه آزاد حائز کمال اهمیت است<sup>۲۵</sup>.

#### یادداشتها

1- F.A. von HAYEK, "Law, Legislation and liberty", vol. 2, "the mirage of social Justice", Routledge & kegan paul, london,

1976

2- Rationalisme constructiviste

3- Anthromorphisme دیدارها

4- HAYEK, "Droit , législation et liberté" ,  
vol.2, PUF, paris, 1984, pp. 37, 38

5- Ordre spontne

6- Idem, p.39

7- design بانگلیسی

8- Organization

9- Hayek, or. cit, vol 4, P.23

10- naturalis

11- Luis Molina

12- Idem, p.24

13- Idem, p.25

14- Idem, p.26

هایک با تکیه بر تحقیقات مفصلی که بخصوص در انگلستان صورت گرفته است، میگوید: نظریه تطوری "داروین" ریشه در تئوریهای نظم خود جوش متفکرین قرن هیجدهم مانند مندویل و هیوم دارد. برای توضیح بیشتر ر.ک. پانویس ص ۱۸۱ همان اثر.

15- HAYEK, "Scientisme et sciences  
Plon (Agora), Paris, 1953, PP.sociales",  
131-133

16- J.S. Mill, "L'utilitarisme", (1861),  
Flammarion, paris, 1988, P.122

17- HAYEK, "Droit, législation et liberté" ,vol.2,  
P.77

18- Idem, P.84

19- Idem, pp. 102- 103

20- Idem, p. 120

21- Idem, p. 119

۲۲- "فرانسیس فوکویاما" نیز بشیوه خود این تناقض بین آرمان سوسیالیستی و عملکرد آنرا مورد تأکید قرار می دهد و می گوید: آرمان مارکسیستی گسترش "قلمرو آزادی" (عمده آزادی از فقر) بطور نسبی و بیش از هر نظامی در جوامع پیشرفته مبنی بر اقتصاد بازار آزاد تحقق یافته است. ر.ک:

Francis Fukuyama, "La fin de l'histoire et le  
dernier homme", Flammarion, paris 1992,  
pp. 161-162

23- A. O. HIRSCHMAN, "The Turn to  
Authoritarianism in latin America ...", cite'in  
F. Fukuyama, or. cit, p. 133

24- HAYEK, or. cit., p. 124

25- Idem, p. 127

